

## ولایت فقیه، قانون اساسی، مسئله مشروعیت

فیروز اصلانی\*

ابوالقاسم بحرودی\*\*

### چکیده

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران که آن را از سایر انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی و حتی دینی متمایز می‌کند این است که این انقلاب زمینه عینیت‌بخشی به ولایت مطلقه فقیه را براساس اندیشه سیاسی اسلامی - شیعی آماده کرده است. از طرف دیگر این قانون اساسی است که در جمهوری اسلامی ایران وظیفه تنظیم رفتار اجتماعی را به عهده دارد. در این بین، نظریات درباره کیفیت و چگونگی مناسبات ولایت فقیه و قانون اساسی و اینکه آیا اختیارات ولی فقیه محدود به حدی هست یا نه مختلف است. گروهی قائل به حصر این اختیارات در موارد شمرده شده در قانون اساسی هستند و مشروعیت اختیارات ولی فقیه را منوط به اذن قانون اساسی می‌دانند و گروهی دیگر بنا به دلایلی از جمله اعتقاد به اینکه ولایت فقیه منبع مشروعیت قانون اساسی است، آن را فوق قانون اساسی انگاشته‌اند. هر دو گروه دلایلی را بر مدعای خود اقامه کرده‌اند که در این نوشتار آنها را نقد و بررسی کرده و قول مختار را ارائه می‌کنیم.

### واژگان کلیدی

مشروعیت، قانون اساسی، ولایت فقیه، ولایت مطلقه.

faslani@kayhannews.ir

bahrudi110@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۱/۸/۱۲

\*. استادیار دانشگاه تهران.

\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد انقلاب اسلامی.

تاریخ دریافت: ۹۱/۶/۱۰

### مقدمه

به گواهی تاریخ اسلام، بعد از وفات پیامبر اکرم، محمد مصطفی ﷺ جامعه مسلمانان در عرصه سیاسی - اجتماعی، به‌ویژه در موضوع حکومت، دچار نوعی انحراف شد که پیامد آن ایجاد شکاف در امت واحده اسلامی بود. مهم‌ترین شکاف بین مسلمانان به مسئله خلافت و امامت مربوط می‌شود.

در پی این آشفتگی، پرسش‌هایی درباره حیات سیاسی جامعه اسلامی بعد از پیامبر ﷺ مطرح شد؛ از جمله اینکه بعد از پیامبر ﷺ، چه کسی حق حکومت بر جامعه اسلامی را دارد؟ خاستگاه این حق از کجاست؟ آیا پیامبر گرامی اسلام، خود اقدام به تعیین جانشین نکرده است؟ آیا این امر به مردم واگذار شده است؟ و ...

در این میان، دو جریان اصلی و البته مختلف درباره حکومت در تاریخ اسلام ثبت شده است: جریان اندیشه سیاسی مبتنی بر خلافت؛ و دیگری جریان اندیشه سیاسی مبتنی بر امامت. حکومت خلافتی مراحل مختلفی طی کرد: دوره خلفای چهارگانه، حکومت سلطنتی بنی‌امیه، بنی‌مروان، بنی‌عباس، دولت عثمانی و... که نوع این حکومت‌ها برآمده از اندیشه سیاسی اهل سنت بود. آنها معتقدند: «امامت فریضه‌ای است بر عهده مسلمانان [، نه الهی] که باید به آن قیام کنند». (جعفرپیشه‌فرد، ۱۳۸۰: ۱۰۴)

در دیدگاه شیعیان، حکومت بعد از پیامبر در قالب تئوری امامت - ولایت ظهور یافت. شیعه معتقد است که حاکم باید به حکم خداوند تعیین شود و ضوابط این امر به مردم واگذار نشده است، به گونه‌ای که: «بدون اذن الهی، هیچ کس حاکم نمی‌شود و قدرت قانونی نمی‌یابد». (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۲۰۰) شیعیان در مقاطعی از تاریخ، البته به شکل نه چندان کامل، موفق به تشکیل حکومت دینی مبتنی بر اندیشه سیاسی خود شده‌اند، از جمله: حکومت چهار سال و نه ماهه امام علی علیه السلام، دوره کوتاه خلافت امام حسن مجتبی علیه السلام، حکومت علویان در طبرستان، فاطمیان در مصر و آل‌بویه در ایران. برخی از علمای شیعه هم مانند خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلی، علامه مجلسی، شیخ بهایی، محقق کرکی، محقق سبزواری، محقق اردبیلی، شیخ مفید، سید مرتضی، ملا صدرا، ملا مهدی نراقی،

شیخ انصاری و... با نفوذ سیاسی، علمی و اجتماعی خود در دربار مغولان و دولت صفویه، یا با تألیفات فقهی، فلسفی و کلامی خود، توانستند اقداماتی در قالب اندیشه‌های اصلاحی انجام دهند.

با این حال، همه آنچه گفته شد، نتوانست غبار مظلومیت را از رخسار شیعه بزدايد و شیعیان همواره برای ایجاد یک نظام الهی مبتنی بر اندیشه امامت - ولایت در تلاش بودند و علمای دین هم پیش‌قراولان این کوشش‌ها به شمار می‌رفتند. انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی علیه السلام آغازی برای شیعه بود تا اندیشه حکومت اسلامی را عملی سازد.

بعد از تشکیل نظام مقدس جمهوری اسلامی و استقرار حکومت اسلامی، اصل مهم و مبنایی آن، یعنی ولایت فقیه، بالاترین جایگاه را در این نظام یافته است. از طرفی، قانون اساسی نیز در امر جهت‌دهی و سامان‌بخشی به مناسبات سیاسی - اجتماعی اهمیت بسیار زیادی دارد. درباره اصل ولایت فقیه و چگونگی اعمال اختیارات ولی فقیه، شبهه و پرسش کم نیست؛ از مهم‌ترین مسائل مورد بحث، «ارتباط ولایت فقیه با قانون اساسی و مسئله مشروعیت» است. درباره تبیین رابطه ولایت فقیه با قانون اساسی، بحث‌های زیادی شده و آثار فراوانی، اعم از تألیف و سخنرانی، عرضه گردیده که برخی با افراط یا تفریط نیز همراه شده است. در یک دسته‌بندی کلی، برخی به این نتیجه رسیده‌اند که ولایت فقیه باید در چارچوب قانون اساسی عمل کند. رویکرد بیشتر این گروه، حصر اختیارات ولی فقیه در موارد برشمرده در قانون اساسی، به‌ویژه اصل ۱۱۰ است. این افراد، اندیشه فقهی و کلامی ولایت فقیه را معارض قانون اساسی دانسته و در این تعارض، قانون اساسی را مقدم داشته‌اند. از این‌رو معتقدند مشروعیت اختیارات رهبری، به قانون اساسی است. (ولایت فقیه، مقید به قانون اساسی و محاط به وسیله قانون اساسی)؛

گروهی دیگر با توجه به حق حاکمیت الهی ولی فقیه و نصب وی از جانب معصوم علیه السلام به ولایت مطلقه ولی فقیه قائل هستند. اینان ولایت فقیه را فوق قانون اساسی، محیط بر آن و مشروعیت‌بخش نسبت به آن می‌دانند.

با توجه به اهمیت موضوع و کاربردی بودن آن، در این تحقیق برآنیم که از طریق توضیح

معنای ولایت مطلقه فقیه، مشروعیت و همچنین توضیح ماهیت و ویژگی‌های قانون اساسی، به تبیین رابطه رهبر با قانون پردازیم.

در تدوین این تحقیق، از روش کتابخانه‌ای و فیش‌برداری از منابع و آثار مربوط به موضوع استفاده کرده‌ایم. نوشتار حاضر، علاوه بر ذکر اقوال مختلف و بررسی و نقد آنها، همچنین تمسک به سیره امام راحل علیه السلام، از رهنمودهای مقام معظم رهبری نیز برای رسیدن به مقصود بهره برده؛ امری که شاید کمتر به آن پرداخته شده است.

فرضیه ما در نوشتار حاضر، این است که نسبت ولایت فقیه با قانون اساسی، نسبت مشروعیت‌دهی است نه مشروعیت‌گیری. بنابراین، قانون اساسی فی‌نفسه فاقد شأنت لازم برای تحدید اختیارات ولی فقیه است. در عین حال، این دلیل نمی‌شود که ابتدا بگوییم ولی فقیه در مقام عمل هم می‌تواند خلاف قانون عمل کند، هرچند عمل به قانون اساسی به مصلحت باشد؛ بلکه اگر قانون اساسی به مصلحت عموم جامعه مسلمانان بود، رهبر باید مطابق آن عمل کند. این فرضیه، نتیجه بررسی مفهوم ولایت مطلقه فقیه، کارویژه‌های قانون اساسی، احتجاج به سیره عملی امام خمینی علیه السلام به عنوان معمار حکومت اسلامی درباره ولایت فقیه، فرمایشات مقام معظم رهبری به عنوان کسی که ولایت مطلقه فقیه را بالفعل دارا هستند و نقل نظریات اساسی در این باب و نقد آنهاست.

### مشروعیت

انسان موجودی اجتماعی است و این مسئله به عنوان یک ضرورت، تقریباً نزد همه پذیرفته شده است. هدف از زندگی اجتماعی، «تأمین هرچه بهتر مصالح برای هرچه بیشتر افراد است». (همان: ۵۱) زندگی اجتماعی احتیاج به نظم دارد. در غیر این صورت، نه تنها به حال انسان نفعی ندارد، بلکه زیان‌های جبران‌ناپذیر دارد. بنابراین، نیاز به قانون تجلی می‌کند. با آمدن قانون، نوعی نابرابری بین افراد جامعه پدید می‌آید؛ گروهی فرمانروا می‌شوند و گروهی فرمان‌بر، دستوردهنده و اطاعت‌کننده؛ حاکم و محکوم و... در ادامه، دو پرسش مطرح می‌شود: منشأ حق حکومت حاکمان چیست؟ قوانین چرا باید اجرا شوند؟ پرسش از منشأ حق حکومت، پرسش از منشأ مشروعیت آن است؛ و پرسش از چرایی قوانین، پرسش از منشأ مشروعیت و اعتبار قوانین.

نظریه‌ها درباره منشأ مشروعیت حکومت، به چهار گروه تقسیم می‌شوند:

۱. نظریه‌های فرادستی و فرودستی طبیعی که بر اساس نابرابری‌های طبیعی، نابرابری‌های سیاسی و اجتماعی را توجیه می‌کند؛
  ۲. نظریه‌های معطوف بر شناخت خیر و سعادت (افلاطون معتقد بود فیلسوفان باید به فرمانروایی برسند، چون سعادت را بهتر از دیگر مردم می‌شناسند)؛
  ۳. نظریه‌های مبتنی بر رضایت؛ یعنی خواست و رأی مردم؛
  ۴. نظریه‌های فرمانروایی الهی؛ تنها کسانی مجاز به فرمانروایی و رهبری هستند که یا مستقیم از جانب خدا مبعوث شده‌اند یا دارای صفات و شرایط مطرح‌شده در آموزه‌های دینی باشند. (لکزایی، ۱۳۸۷: ۱۳۲)
- نظریه مقبول بین بسیاری از اندیشمندان اسلامی، به خصوص شیعیان و به ویژه امام خمینی علیه السلام، نظریه چهارم است. امام می‌فرماید:

تنها حکومتی که خرد، [آن را] حق می‌داند و با آغوش گشاده و چهره باز آن را می‌پذیرد، حکومت خداست که همه کارش حق و همه عالم و تمام ذرات وجود، حق خود اوست به استحقاق. او در هر چه تصرف کند در مال خود تصرف کرده، و از هر کس هر چه بگیرد مال خود را گرفته و هیچ کس انکار این سخن را نتواند کرد. (امام خمینی، بی تا ب: ۲۸۸)

درباره منشأ اعتبار قانون هم آنچه مورد قبول ماست، این است که اعتبار قوانین از جانب خداست؛ او این قوانین را باید وضع کند و هموست که منشأ اعتبار آنها می‌شود. بنابراین، نظام حاکم بر جامعه فقط در صورتی اعتبار دارد که به خدا منتهی شود. در مقابل، برخی (فلاسفه حقوق تحقیقی و تاریخی) منشأ اعتبار قانون را مردم می‌دانند (مشروعیت قانون، عین مقبولیت آن است) و برخی (طرفداران حقوق طبیعی یا عقلی) برای حقوق و قوانین، واقعیت نفس الامری قائلند؛ یعنی معتقدند اعتبار قانون، ذاتی آن است و جعل شدنی از سوی کسی نیست. این عقیده از نظر ما مردود است؛ زیرا طبق نظریه حقوق الهی، حق این است که قوانین دارای اعتبار ذاتی نیستند، بلکه قوانین حقوقی همه اعتباری است، ولی ریشه در واقعیات نفس الامری دارد و آن واقعیات، مبانی حقوقند، نه متن حقوق. (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۷۹)

### قانون اساسی

واژه قانون در لغت به معنای «اصل» آمده است. قانون، واژه‌ای غیرعربی و معرب «canon» است که در اصل سریانی یا یونانی است. ابن اعرابی می‌گوید طریق و مقیاس هر شیء را قانون آن می‌گویند. لفظ قانون در اصطلاح دست‌کم در دو معنا به کار می‌رود: در امور اعتباری و وضعی؛ در امور حقیقی و تکوینی. قانون اعتباری یا تشریحی، مفاد جمله‌ای است که به صراحت یا به صورت التزام، بر امر یا نهی دلالت دارد. همه «قوانین حقوقی» مانند قانون‌هایی که مجلس قانون‌گذاری آنها را وضع می‌کند، قوانین اعتباری به شمار می‌روند. قانون حقیقی یا تکوینی، از ارتباطی نفس‌الامری حکایت می‌کند و با اعتبار و وضع و قرارداد سروکار ندارد. قوانینی از قبیل «دو دو تا می‌شود چهارتا» از این قبیل هستند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۱۱۴)

قانون در علوم مختلف، معانی متفاوت دارد؛ همانند قوانین طبیعی، قوانین فلسفی، قوانین فیزیکی و قوانین ریاضی که هر یک به گونه‌ای خاص تعریف شده‌اند. قانون در حقوق اساسی، قضایایی است که شیوه رفتار انسان را در زندگی اجتماعی تعیین می‌کند؛ یعنی اینکه انسان‌ها در زندگی فردی و اجتماعی باید چه کنند و چه نکنند. (حق‌پناه، ۱۳۷۷: ۲۵۴)

کاتوزیان در تعریف قانون اساسی می‌گوید: «قواعدی که حاکم بر اساس حکومت و صلاحیت قوای مملکت و حقوق و آزادی فردی است، از نظر ماهوی، قانون اساسی نام دارد». (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۱۲۲) به عقیده ما منظور از قانون اساسی در هر کشوری، مجموعه قضایایی است که مبین نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن کشور است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز به همین معناست، ولی این قانون ویژگی‌های خاصی دارد که آن را از سایر قوانین، جدا و متمایز می‌کند. مهم‌ترین این ویژگی‌ها این است که در تمام مراحل قانون‌گذاری و اجرای آن، باید قوانین شرع مقدس اسلام بر آن حاکم باشد. به این ویژگی در جای‌جای قانون اساسی توجه شده است. (برای مثال، ر.ک: مقدمه ق.ا.، اصل ۴ و اصل ۷۲)

ویژگی دیگر قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصل ولایت فقیه در آن است. در اصل پنجم قانون اساسی آمده است:

در زمان غیبت حضرت ولی عصر<sup>علیه السلام</sup> در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.

### ولایت فقیه

ولایت در زبان عربی از ماده «ولی» (به فتح واو و سکون لام و یاء) گرفته شده و به معنای قرب و نزدیکی است. برای واژه «ولی» (به فتح واو و کسر لام) سه معنی گفته شده است: دوست، دوستدار، یاور. کلمه ولایت علاوه بر این سه معنا، دارای معانی دیگری نیز هست، از جمله: تدبیر، قیام به امر و ملک امر، امارت دولت، سلطان، خطه، شهر و موطن هر کس، سلطنت و چیرگی، رهبری و حکومت. در زبان فارسی نیز برای لفظ «ولی» معانی متعددی بیان شده است؛ از قبیل: دوست، یار، صاحب، آن که از طرف کسی در کاری تولیت دارد و... ولایت هم به معنای حکومت کردن آمده است.

اصطلاح فقیه از واژه «فقه» گرفته شده که در لغت به معنای فهم و علم و ادراک است. در «لسان العرب» فقه چنین معنا شده است: «العلم بالشیء و الفهم له، و غلبَ علی علم الدین لسیادته و شرفه و فضله علی سائر أنواع العلم». اما مؤلف *مفردات فی غریب القرآن* فقه را اخص از علم مطلق می‌داند: «الفقه هو التوصل إلی علم غائب بعلم شاهد، فهو أخص من العلم». در اصطلاح نیز برای فقه چند معنی شمرده شده است؛ از جمله: دانش احکام و مقررات شرعی. انصراف و تبادل فقه به همین معناست و کاربرد آن در معنای دیگر، نیازمند قرینه است. طبق این معنی، فقه، دانشی است که میان مسلمانان رواج یافته و وظیفه‌اش تعیین تکلیف مکلفان و استنباط احکام شرعی است. (جعفرپیشه فرد، ۱۳۸۰: ۱۲۷)

بنابراین، مراد از اصطلاح ولایت فقیه مشخص می‌شود؛ ولایت فقیه، یعنی حکومت کسی که برخوردار از فقه است.

در ادامه لازم است چند مطلب را که مفروض ما درباره ولایت فقیه است، یادآور شویم:  
مطلب اول - درباره پیشینه و تاریخ ولایت فقیه باید گفت که اصل نظریه «ولایت فقیه» در فقه شیعه دارای قدمت بی‌نظیری است و نزد بیشتر علما، به ویژه امام خمینی علیه السلام از واضحات بوده است. (امام خمینی، ۱۳۸۵: ۱۲۴)  
مقام معظم رهبری نیز در این باره می‌فرماید:

ولایت فقیه جزو مسلمات فقه شیعه است. اینکه حالا بعضی نیمه‌سوادها می‌گویند امام، ولایت فقیه را ابتکار کرد و دیگر علما آن را قبول نداشتند، ناشی از بی‌اطلاعی است. (نرم‌افزار حدیث ولایت، ۱۴ / ۳ / ۱۳۸۷)

مطلب دوم - امام علیه السلام درباره دلایل حکومت اسلامی و ولایت فقیه می‌فرماید:

ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود و چندان احتیاجی به استدلال ندارد. البته ما می‌توانیم دلایل زیادی اعم از عقلی و نقلی بر آن اقامه کنیم. ولایت فقیه به گونه‌ای است که از مستقلات عقلی به شمار می‌رود و نیازی به وجود نص ندارد. هرچند از لحاظ نقلی نیز ما روایات زیادی در این باب داریم. (امام خمینی، ۱۳۸۵: ۹، ۵۹، ۱۰۵؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۲۰۱)

مطلب سوم - فقیه می‌تواند ولایت داشته باشد که علاوه بر فقاہت، دارای شرایط دیگری از جمله عدالت و مدیریت هم باشد. اینکه در ولایت فقیه فقط به شرط فقاہت اشاره می‌شود، ناظر به اهمیت آن است. امام خمینی علیه السلام در کتاب *البيع خود درباره شرایط ولی فقیه می‌فرماید:*

لا بد في الوالي من صفتين، هما أساس الحكومة القانونية، و لا يعقل تحققها إلا بهما:

إحدهما : العلم بالقانون.

و ثانيتهما: العدالة.

و مسألة الكفاية داخلية في العلم بنطاقه الأوسع، و لاشبهة في لزومها في الحاكم أيضاً، و إن شئت قلت: هي شرط ثالث من أسس الشروط. (نرم‌افزار امام خمینی، بی تا الف: ۶۲۴)



علامه مصباح یزدی نیز بیست و شش ویژگی در زمینه‌های علم، اخلاق و عمل، برای رهبر شایسته برشمرده است. (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۴۰۷-۳۹۰)

مطلب چهارم - بیشتر فقهای شیعه، از جمله امام خمینی رحمته‌الله، با توجه به نظریه انتصاب ولی فقیه از سوی امام معصوم علیه‌السلام، بر این باورند که فقیه دارای ولایت مطلقه است؛ به این معنا که تمام اختیارات و مسئولیت‌هایی که امام معصوم علیه‌السلام بر عهده دارد، در زمان غیبت بر عهده فقیه جامع‌الشرایط است؛ مگر آنکه دلیل خاصی اقامه شود که برخی اختیارات و مسئولیت‌ها مخصوص امام معصوم علیه‌السلام است.

### مفهوم مطلقه

فقها با وجود اختلاف عقیده درباره میزان اختیارات ولی فقیه، همواره از اصل این نظریه دفاع کرده‌اند. بر اساس ایده و نظر امام خمینی رحمته‌الله، ولایت مطلقه فقیه، قلب و روح این نظام و خاستگاه اصلی قدرت دینی و سیاسی آن به شمار می‌رود. ویژگی نظریه ولایت فقیه امام خمینی رحمته‌الله، اعتقاد به اطلاق و گستردگی اختیارات ولی فقیه و هم‌طرازی آن با اختیارات حکومتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام است. این نگرش در تمام سخنرانی‌ها و آثار مکتوب ایشان به چشم می‌خورد.

منظور امام خمینی رحمته‌الله از ولایت مطلقه کدام است؟

پژوهشگران، تلقی‌های مختلفی از ولایت فقیه ذکر کرده‌اند، اما در کلام امام رحمته‌الله «مطلقه» دارای سه معنی در سه حوزه متفاوت است: حوزه عرفان، حوزه علوم سیاسی، و حوزه اصول فقه و فقه. منظور از ولایت مطلقه در عرفان، ولایت مطلقه الهی است. با توجه به اینکه امام از عرفای بزرگ هستند، به این نوع ولایت هم پرداخته‌اند، ولی منظور از ولایت مطلقه فقیه این نبوده و نیست.

در علوم سیاسی نیز از کلمه «مطلقه» استفاده می‌شود و به معنای کل‌گرایانه، فراگیر و برابر با مفهوم «توتالیتریسم»<sup>۱</sup> است؛<sup>۲</sup> یعنی خودرأیی حاکم و به اصطلاح «فَعَّال ما یشاء»، و

1. Totalitarianis.

۲. توتالیتریسم به معنای آزاد و رها از قید و بند و فارغ از هر حد و حدود و ورای قانون است.

«لایسأل عمّا یفعل» بودن حاکم از آن استفاده شده است که هرچه بخواهد انجام دهد؛ به دیگر سخن، مسئولیت نداشتن حاکم و امکان‌پذیر نبودن استیضاح او اگر مطلقه به این معنا باشد، ولی فقیه، فوق هر قانون، حتی قانون شرع خواهد بود؛ در حالی که بدون تردید، مقصود امام و سایر فقهای که به ولایت عامه و مطلقه معتقدند، این نیست. امام خمینی در این باره می‌فرماید:

شما از ولایت فقیه نترسید، فقیه نمی‌خواهد به مردم زورگویی کند. اگر یک فقیهی بخواهد زورگویی کند، این فقیه دیگر ولایت ندارد. اسلام است، در اسلام قانون حکومت می‌کند ... ولایت فقیه، ضد دیکتاتوری است؛ نه دیکتاتوری. (امام خمینی، ۱۰ / ۳۱۰)

معنای سوم و صحیح ولایت مطلقه، که دال بر مقصود سایر فقها و از جمله امام است، مطلقه در برابر مقیده است که در اصول فقه و فقه مطرح می‌شود و به معنای شمول نسبی است. ولایت فقیه به این معنی در مقابل دیگر انواع ولایت‌ها قرار دارد که جهت خاصی در آنها مورد نظر است. فقها هنگامی که از انواع ولایت نام می‌برند، محدوده هر یک را مشخص می‌سازند؛ مانند ولایت پدر بر دختر در امر ازدواج، ولایت پدر و جد در تصرفات مالی فرزندان نابالغ، ولایت عدول مؤمنان در حفظ و حراست اموال غایبین، ولایت وصی یا قیم شرعی بر صغار و مانند این موارد که در کتاب‌های فقهی از آنها به تفصیل بحث شده است ... اطلاق در ولایت فقیه، نسبی و در چارچوب مقتضیات فقه و شریعت و مصالح امت است. از این رو، ولایت فقیه مسئولیت اجرایی مطالبات فقهی را می‌رساند که این، خود محدودیت را اقتضا می‌کند و هرگز به معنای تحمیل اراده شخص نیست؛ زیرا شخص فقیه حکومت نمی‌کند، بلکه فقه اوست که حکومت می‌کند.

برای روشن‌تر شدن بهتر موضوع باید گفت که احکام اسلام بر سه نوع است: ۱. احکام اولیه، که یا تکلیفی‌اند (احکام خمسه) و یا وضعی؛ ۲. احکام ثانویه، که در شرایط اضطرار با لغو احکام اولیه استفاده می‌شوند؛ ۳. احکام حکومتی، که بر اساس مصلحت عامه، متغیر و زمان‌مند هستند، مثل حکم جهاد.

حوزه کار مجتهدان، فقها و مراجع، در محدوده احکام اولیه و ثانویه است، ولی حاکم شرع می‌تواند از احکام حکومتی نیز هنگام مصلحت استفاده کند. (البته حکم حکومتی در مقایسه با

احکام اولیه انواع مختلفی دارد: ۱. موافق و مؤید حکم اولیه، مثل حکم حضرت امام علیه السلام مبنی بر وجوب قتل سلمان رشدی؛ ۲. در تراحم با حکم اولیه، مثل تعطیلی حج واجب در مدتی خاص به دلیل مصالح عمومی؛ ۳. احکام حکومتی تأسیسی، مثل الزام افراد برای گذراندن خدمت سربازی).

ولایت مطلقه یعنی اینکه ولایت فقیه، مقید به احکام اولیه و ثانویه نیست و همیشه مصلحت عمومی را در نظر دارد و دائرمدار آن است. مطلقه به این معنی نیست که ولی فقیه هرچه خواست می‌تواند انجام دهد. این معنی برای امامان معصوم و حتی برای خدا هم نیست. گستره دامنه حکومت ولایت فقیه نیز در شریعت کاملاً مشخص شده است و فقیه جامع‌الشرایط حق خروج از این دامنه را ندارد؛ اگر ولی فقیه خارج از محدوده شریعت و دستورات الهی گام بردارد، مهم‌ترین شرط ولایت که همانا تدین و عدالت اوست، منتفی می‌گردد و در نتیجه، ولایت و حق حاکمیت نیز از او سلب می‌شود. در نظام اسلامی، «ولایت مطلقه یعنی ریاست عامه و فراتر از قوای مقننه، قضائیه و مجریه». (خسروپناه، ۱۳۷۷: ۱۳۵)

بهترین نمونه سخنان امام راحل علیه السلام درباره ولایت مطلقه فقیه، در نامه ایشان در ۱۶ دی سال ۱۳۶۶ آمده است. از این نامه درباره موضوع ولایت فقیه به عنوان فصل الخطاب نام برده می‌شود. (ر.ک: امام خمینی، ۱۳۷۸: ۲ / ۴۵۱)

حال با در نظر گرفتن ولایت مطلقه فقیه، آیا می‌توان گفت که ولی فقیه نسبت به قانون اساسی هم اطلاق دارد؟ یعنی آیا می‌تواند از وظایف و اختیاراتی که در قانون اساسی برای او معین شده، سرپیچی کند؟ آیا ولایت فقیه، فوق قانون اساسی است؟ محیط بر آن است؟ حاکم بر آن است؟ یا اینکه باید آن را تحت قانون اساسی دانست و قانون را محیط بر آن؟ با توجه به آنچه درباره ولایت مطلقه و قانون اساسی گفتیم، همه این پرسش‌ها به این سؤال بازمی‌گردد که ارتباط ولایت فقیه با قانون اساسی چگونه است؟

نظریه اول: «ولایت فقیه در محدوده قانون اساسی و حصر اختیارات او به موارد معدود در قانون است».

طرفداران این دیدگاه با استناد به اصل ۱۱۰ قانون اساسی می‌گویند این اصل به طور

مشخص به تبیین حدود اختیارات رهبری پرداخته و آن را در یازده بند احصا کرده است. بنابراین، ولی فقیه نباید از این یازده مورد فراتر رود؛ زیرا ذکر عدد مفهوم دارد. (محقق داماد، ۱۳۷۸: ۵۱) در پاسخ این استدلال باید گفت که شمارش این موارد در اصل ۱۱۰ به معنای محدود کردن اختیارات رهبری به موارد یادشده نیست؛ زیرا ذکر این موارد فقط از باب تمثیل و ذکر موارد مهم بوده است و معنایش حصر اختیارات نیست و عدد در اینجا مفهوم ندارد. حتی با فرض پذیرش مفهوم عدد نیز ادعای ایشان مبنی بر حصر اختیارات رهبری پذیرفتنی نیست؛ چرا که برخلاف این مفهوم فرضی، اصل ولایت مطلقه فقیه در اصل ۵۷ به صراحت عنوان شده و بدیهی است که منطوق صریح، بر مفهوم مخالف، مقدم است. در این اصل آمده است:

قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت، بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.

از طرفی، علاوه بر اصل ۵۷ که بر ولایت مطلقه دلالت تام و صریح دارد، در اصول دیگر هم «امامت و ولایت امر» به صورت مطلق ذکر شده است. (ر.ک: ق.ا.ا، اصل ۵ و ۱۷۷) حتی در مقدمه قانون اساسی که به گونه‌ای در مقام بیان وظیفه قانون اساسی است، چنین عنوان شده است:

بر اساس ولایت امر و امامت مستمر، قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع‌الشرایطی را که از طرف مردم به عنوان رهبر شناخته می‌شود (مجاری الامور بیدالعلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه)، آماده می‌کند تا ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد.

باید توجه داشت که حتی با صرف نظر از این استدلال، اصل ۱۱۰ در مقام حصر اختیارات رهبر نیست؛ زیرا در دیگر اصول قانون اساسی، اختیاراتی برای رهبر بیان شده که در اصل ۱۱۰ از آنها ذکری به میان نیامده است؛ مانند تعیین اعضای ثابت و متغیر مجمع تشخیص مصلحت و تأیید مقررات مربوط به آن (مندرج در اصل ۱۱۲ قانون اساسی)، تعیین موارد اصلاحیات متمیم قانون اساسی و پیشنهاد آن به شورای بازنگری قانون اساسی و تأیید و امضای مصوبات آن شورا (مندرج در اصل ۱۷۷).

ممکن است گفته شود برای اثبات ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه قانون اساسی، نمی‌توان به اصل ۵۷ استناد کرد؛ زیرا عبارت «بر طبق اصول آینده این قانون»، تفصیل مطلب درباره حدود اختیارات ولی فقیه را به اصول آینده (که پس از اصل ۵۷ آمده‌اند) ارجاع می‌دهد. از میان این اصول، اصلی که به طور مشخص به تبیین حدود اختیارات رهبر پرداخته، اصل ۱۱۰ است که اختیارات و وظایف ولی فقیه را در یازده بند تبیین کرده است. بنابراین، تعبیر «ولایت مطلقه امر» در اصل ۵۷ اصطلاحی است که حدود اختیارات رهبر را به اجمال بیان کرده و تفصیل آن را باید در یازده بند اصل ۱۱۰ جستجو کرد. در نتیجه، اختیارات رهبر از نظر قانون اساسی، منحصر در همین یازده بند است و ولایت مطلقه از دیدگاه قانون اساسی به همین معناست.

این کلام کاملاً نایبجاست و سستی آن با دو دلیل، نمایان می‌گردد:

اولاً: مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، به عنوان منبع مهم تفسیر قانون، روشن می‌سازد که قانون‌گذار، هنگام استفاده از کلمه مطلقه در اصل ۵۷، به معنای آن کاملاً عالم بوده و با توجه به همان معنی، اصل مزبور را به همراه آن کلمه وضع کرده است. آیت‌الله مشکینی، رئیس شورای بازنگری، گفته است:

ما معتقدیم که بلا اشکال فقیه ولایت مطلقه دارد. ما می‌گوییم در قانونتان یک عبارتی را بیاورید که بر این معنا اشاره بشود، محدود نکنید... ما می‌خواهیم شما عبارتی در قانون اساسی ذکر بفرمایید که به هدف ما که ولایت مطلقه فقیه است و این مذکورات هم از مصادیق آن است، اشاره کرده باشید و یکی از مواردش که به عقیده من می‌تواند تأمین بکند، همین است. اگر در همین جا بگویید: رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را به عهده خواهد داشت، این غرض ما تأمین می‌شود. به هر حال، من از نظر شرعی از این ناراحت بودم که ما چون معتقدیم برای فقیه یک چنین ولایتی ثابت است، چرا در قانون اساسی این را بیان نکنیم. (بی‌نا، ۱۳۶۹: ۳ / ۱۶۳۱)

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، نائب رئیس شورای بازنگری قانون اساسی، نیز با توجه دادن

اعضا به اهمیت ولایت مطلقه فقیه و لزوم تصریح به آن در قانون اساسی، فرمودند:

من به یاد همه دوستانی که در جریان‌های اجرایی کشور بودند می‌آورم که آن چیزی که گره‌های کور این نظام را در طول هشت سالی که ما مسئول بودیم، باز کرده، همین ولایت مطلقه امر بوده و نه چیز دیگر... اگر مسئله ولایت مطلقه امر که مبنا و قاعده این نظام است، ذره‌ای خدشه‌دار شود، ما باز گره کور خواهیم داشت... اما مطلب دومی که حالا در قانون اساسی بیاوریم یا نه، من می‌گویم اگر هم به صرافت امر، اگر ممکن بود این را بیاوریم، حالا که بحث شده دیگر نمی‌شود بیاوریم... الان که بحث شد و یکی گفت آری و یکی گفت نه، اگر بیاورید معنایش نفی است؛ ولو شما بروید بگویید که نه آقا، ما مقصودمان نفی نبود، ما مقصودمان این بود که باشد، اما در قانون اساسی نیاید؛ این دیگر خدشه‌دار خواهد شد. یعنی الان هیچ مصلحت نیست که در این تردید بشود که بیاید. حالا کجا بیاید من بحثی ندارم، یا اصل ۵۷ بیاید یا... این تفاوت نمی‌کند. (همان: ۱۶۳۷)

ثانیاً: قانون‌گذار در اصل ۵۷ به سه مطلب پرداخته است:

۱. قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که بر طبق اصول آینده این قانون، اعمال می‌گردند؛
۲. این قوا زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت اعمال می‌گردند؛
۳. این قوا مستقل از یکدیگرند.

مشخص است که ضمیر در گزاره «اعمال می‌گردند» جمع است و به قوای سه‌گانه برمی‌گردد، نه به ولایت مطلقه که مفرد است. با این بیان، تردیدی نیست که ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی نیز پذیرفته شده است.

نظریه دوم: «ولایت فقیه، فوق قانون، بلکه فوق قانون اساسی است».

طرفداران این نظریه معتقدند ولی فقیه از سوی امام معصوم علیه السلام منصوب می‌شود و منبع

مشروعیت قانون است. آنها دلایلی بر مدعای خود اقامه می‌کنند؛ از جمله:

۱. اعتبار قانون از ناحیه خدا و دین است؛ یعنی اگر قانونی به هر شکلی از خدا و دین سرچشمه بگیرد، اعتبار می‌یابد؛ در غیر این صورت، آن قانون اعتباری ندارد و الزامی به رعایتش نیست. بنابراین، اگر همه مردم کشور و حتی همه مردم دنیا به قانونی رأی بدهند،

ولی هیچ منشأ دینی و خدایی برای آن قانون وجود نداشته باشد، معتبر نیست و ما خود را ملزم و مکلف به رعایت آن نمی‌دانیم. این قاعده، بر قوانین کشور ما نیز حاکم است؛ یعنی هر قانونی اعم از قانون اساسی یا قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی و دیگر قوانین، اگر به طریقی تأیید و امضای دین خدا را نداشته باشد، از نظر ما هیچ اعتباری ندارد و در نتیجه هیچ الزامی برای ما ایجاد نخواهد کرد.

اگر ما قانون اساسی فعلی جمهوری اسلامی ایران را معتبر می‌دانیم، به این دلیل است که این قانون اساسی به امضا و تأیید ولی فقیه رسیده و ولی فقیه کسی است که به اعتقاد ما منصوب از جانب امام زمان علیه السلام است و امام زمان علیه السلام نیز منصوب از جانب خداست و همان طور که حضرت در مقبوله عمر بن حنظله فرمود، رد کردن حکم ولی فقیه رد کردن حکم امام معصوم است؛ و رد کردن حکم امام معصوم نیز رد کردن حکم خداست. اگر غیر از این باشد و امضا و تأیید ولی فقیه در کار نباشد، قانون اساسی ارزش و اعتبار ذاتی برای ما ندارد. (نادری قمی، ۱۳۸۱: ۱۲۰ - ۱۱۴)

۲. استدلال دوم این گروه چنین است که در عملکرد حضرت امام خمینی علیه السلام نیز شواهدی وجود دارد که محدوده ولایت فقیه، منحصر به آنچه در قانون اساسی آمده نیست. برای مثال، در قانون اساسی آن زمان، دستور تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام و دخالت آن در امر قانون‌گذاری وجود نداشت و طبق قانون اساسی از اختیارات رهبر و ولی فقیه نبود، اما حضرت امام علیه السلام بر اساس ولایت مطلقه، آن را انجام دادند. همچنین در هیچ قانونی، به شورایی به نام «شورای عالی انقلاب فرهنگی» و ترکیب و تعداد اعضا و مسائل مربوط به آن اشاره نشده بود، اما امام خمینی علیه السلام با بهره‌گیری از ولایت مطلقه فقیه، دستور تشکیل این شورا را صادر و ترکیب و اعضای آن را معین کردند.

در هیچ قانونی هم به تشکیل دادگاهی به نام «دادگاه ویژه روحانیت» اشاره نشده بود، اما به فرمان حضرت امام علیه السلام این کار صورت گرفت. یا در قانون اساسی درباره رئیس‌جمهور آمده است که رهبر، رأی مردم را در مورد رئیس‌جمهور تنفیذ می‌کند؛ یعنی رأی مردم حجت است و رهبر، آن را فقط امضا می‌کند، اما امام خمینی علیه السلام درباره رئیس‌جمهوری که مردم انتخاب

کردند، در حکم ریاست‌جمهوری وی نوشتند که من ایشان را نصب می‌کنم. این حرکت امام، برخلاف قانون اساسی بود؛ زیرا در قانون نیامده است که رهبر، رئیس‌جمهور را نصب می‌کند. گذشته از همه اینها، حضرت امام علیه السلام در سخنرانی‌ها و نوشته‌های خود قائل به ولایت مطلقه فقیه بودند؛ به این معنا که فقیه در چارچوب و محدوده ضوابط شرع مقدس اسلام و بر اساس مصالح جامعه اسلامی، می‌تواند در هر امری که لازمه اداره حکومت است، در صورت نیاز تصمیم بگیرد و عمل کند. پیش‌تر اشاره شد که مقتضای ادله‌ای که ولایت فقیه را اثبات می‌کنند نیز اطلاق ولایت فقیه است و هیچ آیه و روایت و دلیل و برهانی بر محدودیت ولایت فقیه در چارچوب قانون اساسی و قوانین موضوعه و برهانی، وجود ندارد. (همان)

به اعتقاد مؤلف، این مطلب که قانون اساسی با وجود امضای ولی فقیه مشروعیت دارد، با رجوع به مستندات ولایت فقیه تأیید می‌شود. در این بین، این سؤال مطرح می‌گردد که با این امضا چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا فقط قانون، تحت تأثیر امضا قرار می‌گیرد؟ یا اینکه خود رهبر نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرد و به نوعی نسبت به این امضا متعهد می‌شود؟

گفته شده که وقتی فقیه با توجه به ضوابط معین شرعی، حکمی را متناسب با شرایط صادر کرد بر همگان، از جمله خود او، اطاعت از این حکم واجب است. قانون اساسی در واقع مجموعه‌ای از احکام الهی و ولایی محسوب می‌شود که احکام ولایی آن برای شرایط معینی وضع می‌گردد و مادامی که آن مصالح وجود دارد، هیچ کس نمی‌تواند با آن مخالفت کند؛ چه فقیه باشد، چه غیر فقیه؛ چه رهبر باشد و چه غیر رهبر. بنابراین، مادامی که قانون - به دلیل بقای مصالح اقتضاکننده آن - به اعتبار خود باقی است، فقیه باید در محدوده آن عمل کند؛ مگر در مواردی که گرفتار تزامم بین اجرای قوانین، یا بین قانون و احکام شرع، یا بین احکام شرعی شود. (هادوی تهرانی، ۱۳۸۰: ۱۲۷)

به نظر می‌رسد این کلام، از مخاطب می‌خواهد به این موضوع التفات داشته باشد که ولی فقیه بعد از امضای قانون اساسی، خودش نیز متأثر از امضاست و مادامی که مصلحت اقتضا می‌کند، نباید خارج از آن قانون اساسی، عملی انجام دهد.

از سخن برخی فقها نیز چنین برمی‌آید:



اولاً، اختیارات فقیه را فقه و حقوق اسلامی تعیین می‌کند، نه خود فقیه. آنچه در فقه و حقوق اسلامی آمده است، کارشناسان فقهی و حقوقی استخراج و استنباط کرده‌اند و به صورت قانون اساسی فعلی در آمده است که با قانون اساسی قبلی تفاوت دارد؛ مانند لزوم مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام در تعیین سیاست‌های کلی نظام و مانند اداره مستقیم و مستقل صدا و سیما؛ که چنین تضییق و توسعه‌ای، محصول تجربه علمی و احاطه علمی و تلفیق آرا و تضارب افکار مخالف و موافق بوده است. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۴۷۳)

ثانیاً، هم در قانون اساسی ولایت فقیه به شکل مطلقه عنوان و بر آن تصریح شده است و هم در عمل، همه مجاری امور به گونه‌ای سامان یافته که شاهد ولایت مطلقه فقیه هستیم. در قانون اساسی، قوای سه‌گانه کشور (مقننه، مجریه و قضائیه) در نهایت به رهبری نظام منتهی می‌شود؛ یعنی رئیس قوه قضائیه را مستقیم باید رهبری منصوب کند؛ حکم ریاست‌جمهوری را باید رهبری تنفیذ کند؛ فقهای شورای نگهبان را نیز که بدون آنها شورای نگهبان تشکیل نمی‌شود، مقام رهبری تعیین می‌کند. روشن است که بدون شورای نگهبان، مجلس رسمیت قانونی ندارد. (ق.ا.ا، اصل ۹۳)

از طرفی، علاوه بر اصل ۵۷ که بر ولایت مطلقه دلالت تام و صریح دارد، در اصول دیگر هم «امامت امت و ولایت امر»، به صورت مطلق آمده است. طبق اصل پنجم قانون اساسی: «در زمان غیبت حضرت ولی عصر<sup>علیه السلام</sup> در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد». در ذیل اصل ۱۷۷ نیز عبارت «ولایت امر و امامت امت» به صورت مطلق آمده و بر تغییرناپذیری آن تأکید شده است. خلاصه اینکه قانون اساسی نه تنها خللی در اعمال ولایت مطلقه ایجاد نمی‌کند، بلکه زمینه اجرای آن را به بهترین شکل آماده کرده است؛ وظیفه‌ای که در مقدمه قانون اساسی نیز به آن اشاره شده است: «بر اساس ولایت امر و امامت مستمر، قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع‌الشرایطی را که از طرف مردم به عنوان رهبر شناخته می‌شود (مجاری الامور بیدالعلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه)، آماده می‌کند تا ضمن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد».

علاوه بر اینها، همه اصول قانون اساسی درباره قوای سه‌گانه و نهادهای و سازمان‌های دیگر، دارای حدود تعریف‌شده‌ای هستند که طبق آن حدود اجرا می‌شوند و در صورت تخلف از حدود تعریف‌شده، حتی پیگیری قضایی ممکن است. از سویی دیگر، تفسیر اصول قانون اساسی هم بر عهده شورای نگهبان است. در این بین، آن دسته از اصول قانون اساسی که مربوط به رهبری است، نه در مجلس قابل طرح و تحدید است و نه شورای نگهبان به تفسیر آنها می‌پردازد. بنابراین، در عمل نیز نهاد ولایت فقیه اطلاق دارد. این هم موضوع بسیار مهمی است که باید بدان توجه وافر کرد. (جوادی آملی، ۱۳۸۱)

ثالثاً، خود رهبر، قانون اساسی را همراه با احاد ملت پذیرفته و بعد از همه‌پرسی و رأی ملت به آن، آرای عمومی را تنفیذ و امضا کرده و به آن متعهد شده است. او با این امضا و تعهد، دیگر نمی‌تواند برخلاف آن عمل کند. البته اگر با گذشت زمان، نقص یا عیبی در قانون اساسی تشخیص داده شد، خود قانون، این اختیار را به رهبر داده است که طبق اصل ۱۷۷ دستور بازنگری در اصول قانون را بدهد. قانون بعد از بازنگری و طی مراحل قانونی، به همه‌پرسی گذاشته می‌شود و «شخصیت حقیقی» رهبر نیز رأی موافق خود را می‌دهد. بعد از رفراندوم، «شخصیت حقوقی» او به عنوان رهبر مسلمین، قانون اصلاح‌شده را امضا و تنفیذ می‌کند.

با توجه به این سه نکته (اینکه قانون اساسی به خوبی زمینه اعمال ولایت مطلقه فقیه را آماده کرده است؛ خود قانون نیز جز مجموعه‌ای از فقه و حقوق اسلامی نیست؛ ولی فقیه نیز با امضا و تنفیذ خود، قانون را مشروع دانسته است) این نتیجه به دست می‌آید که «نقض حریم قانون و ترک منطقه آن، بدون مجوز قانونی روا نیست و تجویز حقوقی در فقه اسلام مضبوط است»؛ (همان: ۵۰۹) زیرا چنان که گفتیم، ملاک عمل برای ولایت فقیه، مصلحت عمومی اسلام و مسلمین است. وقتی قانون اساسی این مصلحت را به بهترین شکل در نظر گرفته، بر رهبر، از نظر عقلی و شرعی اجرای قانون لازم است.

### نظر رهبر معظم انقلاب

دیدگاه ایشان را درباره رابطه رهبری با قانون اساسی، در دو مرحله باید بررسی کرد:

۱. در زمان قانون اساسی اول و پیش از اصلاح؛

۲. بعد از اصلاح قانون اساسی اول و با توجه به قانون اساسی فعلی.

با بررسی دیدگاه‌های معظم له در زمان هر یک از این دو قانون، فلسفه این تقسیم آشکار می‌شود.

دیدگاه ایشان درباره رابطه رهبری با قانون اساسی، پیش از اصلاح قانون: ایشان که در زمان حیات امام علیه السلام رئیس‌جمهور بودند، در این زمینه به صراحت تمام می‌فرمایند:

حکم ولایت فقیه، تنها در عرصه احکام نیست، بلکه حکم او در تکالیف سیاسی نیز لازم‌الاطاعة است.

آن کسی که برای ما واجب‌الاطاعة و ولی امر است، فتوای مذهبی و اسلامی‌اش در باب نماز، زکات، روزه، بقیه واجبات، با فتوای سیاسی‌اش و فرمان سیاسی‌اش در زمینه جهاد، روابط سیاسی، روابط داخل کشور و همه مسائل یکسان است، همه واجب‌الاطاعة است. (۱۴ / ۶ / ۱۳۵۹)

ولی فقیه در راستای برخورداری از چنین اختیاراتی است که راهگشای مشکلات جامعه است. مواردی که مشکلی پیش می‌آید در جامعه که قانون اساسی برای آن راه‌حلی پیش‌بینی نکرده، اینجا برعهده رهبری کشور و مدیر جامعه است که راه حل را باز کند و پیدا کند؛ به خصوص بر طبق قانون اساسی ما که دست ولی فقیه باز است؛ ولی فقیه فوق قانون، بلکه فوق قانون اساسی است... (مظفری، بی تا: ۱۲۹)

بنابراین، ایشان در آن زمان در موضعی صریح، ولی فقیه را فوق قانون اساسی می‌دانستند، ولی بعد از اصلاح قانون اساسی و تأکید بر موضوع ولایت مطلقه فقیه در خود قانون، نظر ایشان نیز به گونه‌ای درباره رابطه رهبری و قانون اساسی تغییر کرد. ایشان بعد از اصلاح قانون اساسی، در بخش‌های مختلف از سخنان خود، بر لزوم رفتار قانونی رهبر تأکید کرده‌اند. ایشان درباره شرایط رهبری، قانون اساسی را معیار قرار می‌دهند؛ چنان که در پاسخ به دانشجویی که از ایشان می‌پرسد: اگر شما یک فرد عادی بودید، چه کسی را با چه خصوصیتی برای رهبری انتخاب می‌کردید، فرمودند:

من طبق قانون اساسی، می‌گشتم و کسی را که به نظرم فقیه بود ... به عنوان رهبر در نظر می‌گرفتم. البته او هم باید طبق قانون انتخاب می‌شد؛... طبق

اصول قانون اساسی و مقرراتی که هست، رهبر انتخاب می‌شود. (نرم‌افزار حدیث ولایت: ۲۲ / ۱۲ / ۱۳۷۹)

ایشان درباره اختیارات رهبری نیز قانون اساسی را محور سخن قرار می‌دهند و در پاسخ دانشجوی دیگری که درباره مسئولیت‌های رهبر می‌پرسد، می‌فرمایند: «البته وظایف و مسئولیت‌های رهبری همان چیزی است که در قانون اساسی آمده است». (همان)

از این سخنان به خوبی معلوم می‌شود که ایشان درباره رابطه رهبری با قانون اساسی، دارای دو دیدگاه بوده‌اند. در دفاع از این دیدگاه، می‌توان گفت که اگر قانون اساسی، دست ولی فقیه را در اعمال اختیارات شرعی به طور کامل باز گذاشت و بهترین امکانات را هم به او داد، چه لزومی دارد که اصرار کنیم ولایت فقیه بیش از آنچه در قانون آمده است، اختیارات دارد. چنین چیزی از نظر عقلی محال است؛ زیرا تحصیل حاصل است. در واقع کسی که می‌گوید ولی فقیه اختیاراتش فوق قانون است، زمانی سخنش معنی دارد که قانون اساسی اختیارات ولی فقیه را محدود به حدی کرده باشد. این سخن درباره قانون اساسی فعلی، به هیچ عنوان صحیح نیست؛ زیرا اگر خواسته باشیم درباره قانون اساسی فعلی هم چنین بگوییم، مفهومی آن می‌شود که ولایت فقیه در قبال قانون اساسی‌ای که قائل به ولایت مطلقه فقیه است، مطلقه است. واضح است که این سخن از باب اینکه تحصیل حاصل است، نمی‌تواند صحیح باشد.

در ادامه، برخی از نظریات مقام معظم رهبری درباره سیره امام علیه السلام را که مورد استناد طرفداران نظریه دوم بود، بیان می‌کنیم.

ایشان درباره قانون مداری حضرت امام علیه السلام و تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام و تشکیلاتی مانند آن، می‌فرمایند:

... برخی هم در گوشه و کنار، اظهار نظر می‌کنند که اگر امام تشریف داشتند، در فلان قضیه اعمال نظر می‌کردند! من دوست ندارم که نسبت به این طور چیزها وارد صحبت بشوم؛ لیکن تذکراً عرض بکنم که اگر امام امروز تشریف داشتند، مطمئن باشید که به نقض قانون راضی نمی‌شدند. امام بزرگوار ما در اواخر عمر شریفشان «نامه‌ای» نوشتند که جزو اسناد باقی‌مانده از آن بزرگوار

است و در ذهن بسیاری از افراد هست و در همه جا هم پخش شد. <sup>۱</sup> امام علیه السلام حتی در ارگان‌های غیرقانونی‌ای که به دستور خود ایشان و به خاطر مصالح زمان تشکیل شده بود - از قبیل تشخیص مصلحت و غیره - تردید کردند و گفتند آنها متعلق به زمان جنگ بود و ما مجبور بودیم یک اقدام غیرقانونی بکنیم. امام علیه السلام مقید به قانون بودند. یکی از خصوصیات آن بزرگوار، تقید به قانون بود که کاری برخلاف آن انجام نگیرد. ما هم آنچه که در جهت پایبندی به قانون تکلیفمان است، آن را انجام می‌دهیم. (همان: ۱۱ / ۷ / ۱۳۶۹)

این سخنان، تفاوت قانون اساسی اول و دوم را روشن می‌کند؛ به‌ویژه این سخن که «اگر امام اکنون تشریف داشتند، به نقض قانون راضی نمی‌شدند».

همچنین، ایشان درباره دادگاه ویژه روحانیت فرموده‌اند: «دادگاه روحانیت هم... یکی از حسنات امام است و خلاف قانون نیست! قانون اساسی آن را نفی نکرده». (همان: ۱۳۷۷/۱۲/۴) از این سخنان برمی‌آید که رهبری نیز باید طبق قانون عمل کند. منش امام هم این‌گونه بوده و کاملاً با قانون اساسی فعلی مطابقت دارد؛ چنان‌که تاکنون عملی از امام ذکر نشده است که با قانون اساسی کنونی مخالف باشد، و اینکه به ظاهر با قانون اول مطابقت نداشته، به دلیل کاستی‌های قانون بوده است نه بی‌قانونی امام.

با توجه به آنچه گذشت و با عنایت به فرمایشات رهبر معظم انقلاب، چنین استنباط می‌کنیم که اگر منظور کسانی که می‌گویند ولی فقیه فوق قانون اساسی است، این باشد که ولایت فقیه منشأ مشروعیت قانون اساسی است نه برعکس، این کلام عین حقیقت است و به هیچ عنوان شبهه‌بردار نیست؛ ولی اگر منظور این باشد که ولی فقیه می‌تواند فراتر از قانون عمل کند، این از لحاظ امکان وقوعی معقول نیست؛ زیرا ما قائلیم که قانون اساسی فعلی در مقام شمارش و محدود کردن اختیارات رهبری برنیامده و آن را محدود به حدی نکرده است، جز مصالح عمومی مسلمین و جامعه اسلام؛ یعنی قانون اساسی به ولایت مطلقه فقیه تصریح کرده است و با این تفسیر، دیگر موردی برای اعمال اختیار از سوی رهبری باقی نمی‌ماند که قانون به آن گردن نهاده باشد. به بیان دیگر، رهبری هر گاه در جایی تشخیص داد که عملی

۱. ر.ک: امام خمینی، ۱۳۷۸: ۲۱ / ۲۰۳.

طبق مصالح اسلام و مسلمین است و باید آن را انجام دهد، یا اینکه ترک فلان عمل به صلاح است، می‌تواند تصمیم مناسب را بگیرد. خود قانون اساسی به این تصمیم رهبری گردن نهاده و راه را تعیین کرده و در مقابل آن مطیع است. بنابراین، فوق قانون بودن رهبری مفهومی ندارد. با توجه به فرموده امام علیه السلام که رهبر باید دست کم فقیه (قانون دان) و عادل باشد، و کلام آیت‌الله جوادی آملی، که فرموده‌اند قانون اساسی فعلی را باید مجموعه‌ای از فقه و حقوق اسلامی دانست، می‌توانیم بگوییم قانون اساسی «قانون صامت» است و رهبر، «قانون ناطق» است و باید باشد؛ در غیر این صورت، صلاحیت رهبری را ندارد؛ زیرا بر اساس آنچه گذشت، فقاقت و قانون دانی از شروط اولیه ولایت فقیه است. در واقع، این دو، یعنی رهبر و قانون اساسی مؤید و مؤید (تأییدکننده و تأییدشده) یکدیگر هستند. از طرفی، قانون اساسی بر اصل ولایت مطلقه فقیه تأکید می‌کند و از طرف دیگر، مقام رهبری عمل بر اساس قانون اساسی را لازم می‌داند. وقتی چنین باشد دیگر اختلافی بین آنها پدید نمی‌آید تا گروهی درصدد اثبات این موضوع برآیند که رهبری می‌تواند فوق قانون عمل کند و برخی دیگر سخیفانه بکوشند رهبری را در حدی جز آنچه شرع مقرر فرموده - که همان مصلحت عمومی اسلام و مسلمین است - محصور و محدود سازند.

## نتیجه

۱. در این مقاله، مشروعیت را به معنای حق گرفتیم. مشروعیت ولایت فقیه، یعنی حق حکومت و ولایت او؛ و مشروعیت قانون اساسی یعنی استحقاق اجرای این قانون.
۲. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مجموعه قضایی است که مبین نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران است. این قانون دو ویژگی مهم دارد: حاکمیت اصول و قواعد دین مبین اسلام بر آن؛ و طرح نظام سیاسی مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه به عنوان تنها نظام مشروع در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام و نظام مطلوب مردم.
۳. ولایت فقیه، یعنی حکومت کسی که فقیه است؛ البته شروط دیگری مانند عدالت و مدیریت نیز برای فقیه، لازم است.
۴. به نظر بیشتر فقها، به‌ویژه امام علیه السلام و مقام معظم رهبری، ولایت فقیه، مطلقه است؛ یعنی

دامنه فرامین او علاوه بر احکام اولیه و ثانویه، شامل احکام حکومتی نیز می‌شود. مطلقه به معنای حکومت توتالیترسیم و استبدادی نیست، بلکه منظور این است که تصرفات او دارای شمول نسبی است و جز مصالح عمومی که محدوده تصمیم‌گیری ولی فقیه است، هیچ چیز و هیچ کسی نمی‌تواند این ولایت را محدود کند؛ زیرا این ولایت، ادامه ولایت و امامت امامان معصوم علیهم‌السلام است؛ ولایت ایشان نیز، جز مصالح عمومی جامعه مسلمین، محدود به حدی نبوده است.

۵. در این زمینه، دو نظریه بررسی و نقد شد. گروهی قائل بودند که وظایف رهبری، در اصل ۱۱۰ قانون اساسی شمرده شده و این مفید حصر است. بنابراین، ولی فقیه در غیر از این موارد، حق اعمال نظر ندارد. در پاسخ اینان گفته شد: اولاً موارد برشمرده در اصل ۱۱۰، از باب تمثیل و ذکر موارد مهم بوده و نمی‌تواند مفید حصر باشد؛ زیرا اصل پنجم و پنجاه و هفتم که در آن به ولایت مطلقه فقیه اشاره شده، حاکم بر اصل ۱۱۰ است. ثانیاً، دقت در گفتگوی اعضای شورای بازنگری نیز ادعای حصر را رد می‌کند. ثالثاً این اصل در مقام بیان کیفیت اعمال قوای سه‌گانه است، نه اعمال ولایت فقیه.

طرفداران نظریه دوم معتقد بودند که ولی فقیه، فوق قانون اساسی است. دلیل آنها بر این ادعا، نصب الهی ولی فقیه و موضوعه بودن قانون اساسی بود. همچنین آنها به سیره امام علیه‌السلام استناد می‌کردند. در تفصیل این سخن، گفته شد که اگر منظور از اینکه ولی فقیه فوق قانون اساسی است، این باشد که مشروعیت قانون اساسی در گرو امضا و تنفیذ ولی فقیه است، این سخن پذیرفتنی است؛ ولی اگر منظور این باشد که اختیارات ولی فقیه، فوق قانون اساسی است، می‌گوییم چون قانون اساسی به ولایت مطلقه فقیه گردن نهاده، دیگر نمی‌توان به این قول ملتزم شد. به عبارت دیگر، چون هر تصمیم مصلحت‌اندیشانه ولی فقیه را قانون اساسی نیز می‌پذیرد، دیگر خلاف قانون معنی ندارد. در نهایت، بیان شد که این قانون اساسی مدون، قانون اساسی صامت است و رهبری، قانون اساسی ناطق است.

## منابع و مأخذ

۱. امام خمینی، سیدروح الله، ۱۳۸۵، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ سیزدهم.

۲. \_\_\_\_\_، بی تا الف، *البیع*، بی جا، بی نا.
۳. \_\_\_\_\_، بی تا ب، *کشف اسرار*، بی جا، بی نا.
۴. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۸، *صحیفه امام*، نرم‌افزار امام خمینی.
۵. ایزدی‌فرد، عباس، ۱۳۸۳، «ولایت فقیه و قانون اساسی»، *فصلنامه علوم سیاسی*، شماره ۲۵، بهار ۸۳.
۶. بی نا، ۱۳۶۹، *صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.
۷. جعفرپیشه‌فرد، مصطفی، ۱۳۸۰، *مفاهیم اساسی نظریه ولایت فقیه*، قم، مرکز تحقیقات علمی دبیرخانه مجلس خبرگان.
۸. جوادی‌آملی، عبدالله، ۱۳۸۱، *ولایت فقیه، ولایت فقاہت و عدالت*، قم، اسراء، چاپ سوم.
۹. حق‌پناه، رضا، ۱۳۷۷، «جایگاه قانون و قانون‌گرایی در قرآن»، *فصلنامه اندیشه حوزه*، سال چهارم، شماره ۲، پاییز ۷۷.
۱۰. خسروپناه، عبدالحسین، ۱۳۷۷، «مشروعیت حکومت ولایتی»، *کتاب نقد*، شماره ۷، تابستان ۱۳۷۷.
۱۱. *قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*.
۱۲. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۶، *مقدمه علم حقوق*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۱۳. لک‌زایی نجف، ۱۳۸۷، *سیر تطور تفکر سیاسی امام خمینی (علیه السلام)*، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ هشتم.
۱۴. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۷، *درآمدی بر مستندات قرآنی فلسفه سیاسی امام خمینی (علیه السلام)*، قم، بوستان کتاب، چاپ سوم.
۱۵. محقق داماد، سید مصطفی، ۱۳۷۸، «قرائت‌های مختلف از ولایت فقیه»، *ماهنامه اندیشه حکومت*، شماره ۳، مرداد ۷۸.



۱۶. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۰، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چاپ پنجم.

۱۷. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۱، *حقوق و سیاست در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چاپ اول.

۱۸. مظفری، آیت، *بی تا، اندیشه سیاسی مقام معظم رهبری، (نرم افزار علوم سیاسی)*، بی جا، بی نا.

۱۹. نادری قمی، محمد مهدی، ۱۳۸۱، *نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه*، برگرفته از مباحث آیت الله مصباح یزدی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چاپ ششم.

۲۰. *نرم افزار حدیث ولایت*، مؤسسه پژوهشی و فرهنگی انقلاب اسلامی.

۲۱. هادوی تهرانی، مهدی، ۱۳۸۰، *ولایت و دیانت*، قم، خانه خرد، چاپ دوم.

۲۲. یار ارشدی، علی، ۱۳۸۲، *حقوق اساسی و شرح و نقد قانون اساسی ایران*، تهران، سرمدی.

